



سوره مبارکه تحریم - جلسه ۱۰

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (۱۰) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَاعْمَلِي وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) وَمَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْأَقَانِينِ (۱۲)﴾

سوره مبارکه «تحریم» چون در مدینه نازل شد و بخشی از این سوره درباره ناهماهنگی اعضای بیت نبوت با خود آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، در پایان این سوره از باب «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصِّدْرِ»^۱ مطلبی درباره اینکه گاهی ممکن است کسی در بیت وحی تربیت بشود ولی بهره نبرد. گاهی هم ممکن است کسی در بیت کفر زندگی کند و توفیق الهی نصیبش بشود. ضربِ مَثَلِ چند قسم است: یک قسم برای درک مطلب است؛ یک قسم برای الگو قرار دادن است. مَثَل در منطق قسم پنجم از اقسام پنج گانه شناخت است. شناخت در منطق بیش از چهار قسم نیست: یا حد تام است یا حد ناقص، یا رسم تام است یا رسم ناقص که یک شناخت علمی است. گاهی هم برای تفهیم مطلب برای ضعاف یا اوساط، مَثَل ذکر می کنند. این مَثَل نه از سنخ حد است نه از سنخ رسم.

۱. لغت نامه دهخدا، رد العجز علی الصدر: [رَدُّ ذُلِّ عَجْزٍ لَصْصٍ] باز بردن انجام به آغاز. در صنعت عروض و بدیع عبارت است از صفت تصدیق که یکی از صنایع علم بدیع و محاسن شعری است. به اصطلاح عروضی، صنعتی از شعر را گویند که در آن کلمه اول شعر را در آخر آن مکرر کنند یا شعر را به کلمه ای ابتدا کنند که شعر ماقبل آن بدان منتهی شده است.

می‌گویند مثل روح در بدن مثل رُبان به سفینه یا سلطان به مدینه است، این برای تفهیم است؛ همان طوری که ناوخدا - نه ناخدا - ناوخدا در کشتی نیست؛ یعنی مثل چوب کشتی، مثل میخ کشتی که جزء کشتی باشد نیست، جدای از کشتی است، ولی رهبری کشتی به عهده اوست. روح در بدن این طور نیست؛ نظیر اعضای بدن باشد، جزء بدن نیست، ولی رهبری بدن به عهده اوست. سلطان در مدینه هم همین طور است. این قسم پنجم که نه حدّ تام است نه حد ناقص؛ نه رسم تام است نه رسم ناقص، شناخت دقیق به انسان نمی‌دهد، شناخت تمثیلی. خاصیت تمثیل هم دو چیز است: یکی اینکه سطح مطلب را پایین می‌آورد؛ دیگر اینکه استعداد شنونده را بالا می‌آورد تا دست فهم این مخاطب به دامنه آن مطلب برسد مطلب را بفهمد. مثال زدن در علوم برای همین است. اگر یک ادیب برای رفع و نصب مثال می‌زند به «ضرب زیدُ عمرًا» و مانند آن، برای همین دو کار است: یکی پایین آوردن دامنه مطلب و دیگری بالا آوردن دست فهم طرف تا همسان بشوند و بفهمند. این قسم مثل در قرآن هست.

قسم دیگر به عنوان ضرب المثل، گذشته از اینکه مشابه این مطلب را در بر دارد، الگو قرار دادن است؛ مثل ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾، ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، که اینها الگو هستند؛ اما آن قسم اوّل که ضرب المثل برای همان دو کار باشد؛ یعنی دامنه مطلب را پایین آوردن، دست فهم مخاطب را بالا آوردن که همسان بشود درک کنند. در جریان توحید آن برهان دقیق برهان قانع که در سوره مبارکه «انبیاء» است که ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱ برای همین مثلی در قرآن هست که ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ کذا و ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ کذا و ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ﴾^۲، اگر بنده‌ای چند تا ارباب ناسازگار داشته باشد کار او منظم نیست. اگر غلامی چند تا مولای ناسازگار باهم داشته باشند وضع او هماهنگ نیست. اگر جهان چندتا خدا داشته باشد حتماً

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. سوره زمر، آیه ۲۹.

ناهماهنگ هستند که بحث مبسوطش در سوره مبارکه «انبیاء» گذشت. این جا برای آن وهم و آن خیال نیست که بگوییم دو تا خدا چون علمشان حقیقی است هر دو هماهنگ کار بکنند. اینها «نفس الامر» در کار نیست واقعی در کار نیست تا بگوییم برابر با «ما هو الواقع» کار کنند. دو تا خدا هست و لاغیر! بقیه عدم محض هستند و چون هر دو ذاتشان مخالف یکدیگر است و صفاتشان عین ذات است، پس دو تا علم متباین هست. درک برهان تمنع برای خیلی از خواص مشکل بود؛ لذا برهان تمنع را به برهان «توارد علّین» برگرداندند. اینها خیال کردند که دو تا خدا مثل دو تا پیغمبر است که اینها بنشینند هماهنگ کنند برابر با «ما هو الواقع و نفس الامر» کار کنند. واقعی در کار نیست، «نفس الامر»ی در کار نیست. واقعیت و «نفس الامر» هر چه هست فعل اینهاست. ما غیر از خدا چیزی دیگر که نداریم. این برهان دقیق که فهم آن برای خواص مشکل است چه رسد برای عوام، این را ذات اقدس الهی در قرآن کریم مثال ذکر کرد. فرمود اگر دو تا مولای ناسازگار که علم و فکرشان دو تاست بخواهند یک غلام را اداره کنند، بی‌نظمی رخ می‌دهد. ﴿رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ﴾؛ ناسازگارند. این یک مثل است برای فهماندن برهان تمنع برای توده مردم یعنی برای فهماندن آیه ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾، برای غیر اخص حتی برای خواص این مثل کارآمد است. این مثل برای تفهیم مطلب است.

اما اینکه وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) مثل است، ضمن اینکه آن مطلب قبلی را هم می‌فهماند، یعنی الگوست. خدای سبحان مریم را الگو قرار داده است. آسیه همسر فرعون را الگو قرار داده است. اما آن دو زن الگو قرار نگرفتند؛ لکن نمونه این مطلب هستند که ممکن است کسی با داشتن همه وسایل تربیتی، جهنمی بشود، برای اینکه به سوء اختیار اوست.

مطلب دیگر آن است که در اینجا نفرمود نمونه زن‌های خوب مریم و آسیه هستند؛ فرمود نمونه مردم خوب. ما یک زن داریم یک مردم داریم یک مردان. مردان در برابر زنان هستند؛ اما مردم اعم از زن و مرد هستند. مردم انقلاب کردند، مردم رأی دادند، مردم چنین می‌گویند، این مردم در برابر زن‌ها نیستند، آن مردان هستند که در برابر زنان هستند. قرآن می‌فرماید نمونه مردم خوب نه نمونه زنان خوب. ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ﴾، نه «لِلَّاتِي». نمونه جامعه خوب، مریم است. چرا؟ چون دین نه برای این بدن آمده، نه برای آن بدن. بدن زن و مرد باهم فرق دارد، خواص بدنی فرق دارد برخی از اوصاف هم فرق دارند؛ اما حرف اول انسان را روح او می‌زند و روح نه مذکر است نه مؤنث، نه مرد است نه زن. وقتی ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱، اینکه مخصوص آدم نیست، حوا را هم شامل می‌شود. این «روح الله» نه زن است نه مرد، مجرد است. دین برای «روح الله» آمده است، نه برای این پیکر. آن «روح الله» اگر به این پیکر تعلّق بگیرد ابزار این پیکر را رعایت می‌کند. آن «روح الله» اگر به آن پیکر تعلّق بگیرد، ابزار آن پیکر را تأمین می‌کند. احکام مشترک است، در بخشی از امور اختلاف است نه مخالفت.

زن خوب نمونه مردم خوب هستند. زن بد نمونه مردم بد هستند. سخن از «لَّاتِي» نیست «لَّوَاتِي» نیست. ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ﴾، نه «لِّلَّاتِي». ﴿لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَاتُ نُوحٍ﴾، سرّش آن است که زن یک سلسله تکالیف خاصه دارد، مرد یک سلسله تکالیف خاصه دارد، اینها دو صنف هستند. در بخش‌هایی از سوره مبارکه «احزاب» ملاحظه بفرمایید، آن خطوط کلی انسانیت را درباره زن و مرد مشترک می‌داند. آیه ۳۵ سوره مبارکه «احزاب» این است: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ

۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

الصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾.

در بخش‌هایی از سوره مبارکه «نحل» می‌فرماید که زن و مرد ندارد، نه اینکه زن و مرد هستند و باهم مساوی‌اند. آیه ۹۷ سوره مبارکه «نحل» این است: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾، چه زن چه مرد. ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾، حیات طیبه دو تا عنصر محوری دارد: «الحسن الفاعلی و الحسن الفعلی» آدم خوب و کار خوب. آدم خوب خوبی‌اش به عقیده است. کار خوبش هم به اوصاف و افعالش است. ما که غیر از این دو حسن چیزی دیگر لازم نداریم: یکی طهارت روح که ایمان داشته باشد؛ دیگری طهارت عمل کار خوب داشته باشد. «آمنوا و عملوا، آمنوا و عملوا».

مطلب بعدی آن است که اینکه ذات اقدس الهی می‌فرماید انسان آوردیم و انسانیت انسان به این است که ﴿أَنْشَأْنَاهُ خُلُقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۲ برای همان روح است ما می‌گوییم زن و مرد فرقی نمی‌کند. دو تا صنف هستند هر کدام کار خودشان را دارند. در خطوط کلی فقه که فرق نمی‌کنند، در خطوط کلی کلام و فلسفه که فرق نمی‌کنند. در خطوط کلی اخلاق و حقوق که فرق نمی‌کنند. اینها دو صنف هستند هر کدام حکم خاص خودشان را دارند.

آنها یعنی بیگانه‌ها که مادی‌اندیش هستند می‌گویند زن و مرد فرق نمی‌کند. ما با سالبه موضوع و سلب موضوع حرف می‌زنیم، آنها با سلب محمول حرف می‌زنند. ما می‌گوییم زن و مرد فرق نمی‌کند یعنی ما زن و مرد نداریم. بدن را می‌گویید؟ در اختیار روح است. روح را می‌گویید که اصل و شناسنامه انسان است آن نه مذکر است نه مؤنث.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

اما آنها می‌گویند انسان همین است که ما در تالار تشریح می‌بینیم، چیزی دیگر نیست؛ لذا تمام درمان‌های انسان را از آزمایشگاه موش می‌گیرند. ما می‌گوییم یک سلسله بیماری‌هایی در انسان است که آزمایشگاه موش جواب نمی‌دهد. این آیه سوره «احزاب» که دارد به زن‌ها می‌گوید به زنان پیغمبر: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۳ آن مردی که نامحرم را نگاه می‌کند مریض است، این مرض را شما با آزمایشگاه موش می‌خواهی حل کنی؟ با چه چیزی می‌خواهی حل کنی؟ این مرض هست یا نیست؟! آنها می‌گویند انسان همین است که در تالار تشریح می‌بینیم، همین! لذا زن و مرد باهم فرق نمی‌کنند. ما می‌گوییم زن و مرد فرق نمی‌کند از باب سالبه به انتفای موضوع یعنی آن‌جا ذکورت و انوثنی نیست. کمال انسان و هویت انسان به روح اوست و روح هم نه مذکر است نه مؤنث. اینها می‌گویند مذکر و مؤنث همین بدن است و اینها فرق نمی‌کند.

پس اگر ما می‌گوییم حقوق زن و مرد مساوی است با اینکه آنها می‌گویند حقوق زن و مرد مساوی است خیلی فرق است. ما می‌گوییم آنچه به روح برمی‌گردد یکسان است، بلکه آنچه به بدن برمی‌گردد فرق می‌کند. یکی حجاب دارد یکی ندارد؛ یکی آهسته نماز می‌خواند یکی بلند نماز می‌خواند. آنچه مربوط به بدن است؛ یعنی مربوط به انسانیت نیست این ابزار کار است. آن‌که به انسانیت وابسته است آن روح است. کدام وصف و کدام حکم بر عدل الهی و حقوق الهی، ایمان الهی، اعتقاد به وحی و نبوت و معاد و ولایت و امامت و اینها بین زن و مرد فرق است؟

بنابراین اگر ما می‌گوییم زن و مرد باهم فرق ندارند، یعنی هویت انسان به روح اوست و روح نه مذکر است نه مؤنث. آنها می‌گویند تمام هویت انسان به همین است که ما در تالار تشریح می‌بینیم و اینها یکی مذکر است و یکی مؤنث و فرقی نمی‌کند؛ لذا قرآن کریم می‌فرماید نمونه مردم خوب است نه نمونه زنان خوب: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ

آمَنُوا ﴿۱﴾، مریم بنت کذا و کذا. همسر فرعون آسیه، نمونه مردم خوب است، نه نمونه زنان خوب. ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ﴾، برای اینکه او با روح مجردش به کمال رسیده است. این روح مجرد در هر انسانی هست.

پرسش: کدام عمل زن فرعون به عنوان مثل مطرح است؟

پاسخ: ایمان است. ایمان است، اعتقاد است. فهم یعنی فهم! او حرف‌های انبیای ابراهیمی را خوب فهمید. آنها به ما گفتند: «الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ»^۴ این حرف همه انبیاست. این در دعا می‌گوید: «الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ»، خدایا من خانه می‌خواهم، اما می‌خواهم کنار تو باشد: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾ عندک یعنی عندک! اوّل کنار تو باشد بعد خانه می‌خواهد. این کجا، فهم دیگری کجا! اینها را هم از انبیای ابراهیمی گرفتند. ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ﴾، کنار تو که باشد ﴿بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾. «الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ». نگفت «بیتا عندک فی الجنة». خیلی فرق است. نگفت خانه‌ای در بهشت نزد خودت بدهد که بشود «الدار ثم الجار». این می‌شود فهم. اینها را ابراهیم (سلام الله علیه) تربیت کرده است. این است که قرآن بر آن خیلی تکیه می‌کند.

بنابراین در سوره مبارکه «نحل» فرمود چه زن چه مرد؛ یعنی فرق نمی‌کند آن‌که کار می‌کند روح است و روح نه مذکر است و نه مؤنث. این موقع نماز می‌گوید دو رکعت نماز صبح «قربةً الى الله» او هم می‌گوید. این «قربةً الى الله» برای روح است. نماز که هست، روزه که هست، کار خیر که هست، نیت هست «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۵، این نیت که برای دست و پا نیست که «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرِيٍّ مَا نَوَى». تمام جوهر اصلی به نیت و قصد قربت و امثال آن است. این برای روح است، روح که نه مذکر است نه مؤنث؛ لذا فرمود: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى

۴. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲.

۵. مصباح الشریعة، ص ۵۳.

وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦﴾ حیات طیب برای انسان است، انسان نه مذکر است نه مؤنث. بدن بله یا این است یا آن! لذا در این قسمت‌ها کاملاً هر دو بخش را رعایت فرمود. فرمود:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ﴾، اینها نمونه مردم بد هستند. ﴿كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا﴾، راه برای تکاملشان از هر نظر باز بود. وجود مبارک نوح، وجود مبارک لوط از انبیا بودند. یکی از انبیا اولوالعزم است یکی از انبیا غیر اولوالعزم است از بندگان صالح خدا هستند و خیانت فکری کردند. ایمان نیاوردند، عمل صالح نداشتند. چون این طور بود با اینکه اینها اعضای بیت نبوت بودند، نه غذایی که آمد توانستند در پناه نبوت از عذاب نجات پیدا کنند نه در قیامت از آتش قیامت به برکت نبوتی که در خانه نبوت زندگی کردند، نجات پیدا می‌کنند. نه از عذاب دنیا، نه از عذاب آخرت. ﴿فَلَمْ يُغْنِيا﴾، این دو پیغمبر از این دو زن، نه در دنیا نه در آخرت. نه در عذاب دنیا نه در عذاب آخرت. ﴿فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾، خزی دنیا که بود دامنگیر آنها شد و در قیامت هم گفته می‌شود: ﴿أَدْخُلَا﴾، این دو؛ ﴿النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾.

گاهی «قیل» برای عدم اهتمام است، مثل این گونه از موارد. ما نمی‌گوییم برو در جهنم. به اینها گفته می‌شود برو در جهنم! گاهی برای عظمت است که حتماً آن فاعل نباید اسمش برده بشود، مثل در جریان آن طوفان نوح که وقتی ذات اقدس الهی فرمود وقتی قهر ما جلوه بکند به چشمه نمی‌گوییم آب خود را زیاد کن؛ به تنور می‌گوییم آب دریاور. آب را که از همه جا می‌تواند در بیاورد: ﴿وَفَارَ التَّوَرُّ﴾^۶ یعنی حواستان جمع باشد، آن جایی که آتش در می‌آید ما آب درمی‌آوریم؛ وگرنه این همه دامن‌های کوه و این همه چشمه‌ها و این همه جاها برای آب درآوردن کم بود که حالا به تنور بگوید تو آب در بیاور؟!

در این گونه از موارد برای اهمیت مطلب نام نمی‌برد یا اگر ببرد می‌گوید «قيل». ﴿وَفَارَ التَّنُّورُ﴾، لذا «يأتيه الموت من مأمنه» که در بعضی از موارد دارد. انسان گاهی از جایی چوب می‌خورد که فکر نمی‌کرد. اینکه آدم همیشه باید خودت را بسپرد به خدا همین است. گاهی «يأتيه الموت من مأمنه». از راهی که هیچ توقع ندارد آسیب می‌بیند؛ لذا به ما گفتند هیچ کسی نیست حافظ شما باشد الا خدا، خودت را به او بسپار، راحت هستی، «يأتيه الموت من مأمنه». اگر خطر بخواهد بیاید، دیگر منتظر نباشید که چشمه جوشش بیشتری داشته باشد، نه! ما از تنور آب در می‌آوریم: ﴿وَفَارَ التَّنُّورُ﴾.

حالا اگر بخواهد این آب را، این آبی را که اصلاً قابل قیاس نیست، کجا برود؟ دریایی در آن‌جا نبود که آب برود به دریا! همان خدایی که گفت این آب را بیرون بیاور، همان خدا به زمین می‌گوید فرو ببر! آنجا هم «قيل» است. از بس عظمت دارد، دیگر نام را نمی‌برد. نمی‌فرماید ما گفتیم. ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾، زمین بلعید، آن ساکت شد و دیگر نبارید، این هم هرچه بود بلعید. زمین چقدر آب می‌تواند ببلعد؟ یک مختصری دریا که نیست. همان‌که دریاگونه از تنور آب درمی‌آورد، به زمین می‌گوید دهن باز کن همه را ببر! در این گونه از موارد سخن از «قيل» است؛ یعنی از بس این فعل مهم است و فاعل مهم است، با عظمت یاد می‌کند، می‌فرماید که ﴿يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلَعِي﴾. آیه ۴۴ سوره مبارکه «هود» این است: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾، همه‌اش فعل مجهول. ﴿وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىٰ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾، اینجا از بس عظمت فاعل مهم است که نام مبارک الله را نمی‌برد.

اما آن‌جا که مربوط به گفتارهای عادی و راهنمایی‌های عادی است، سخن از «قلنا» و «قلت» و امثال آن است. همان سوره مبارکه «هود» آیه چهل: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ﴾، به وجود مبارک نوح گفتیم: ﴿قُلْنَا احْمِلْ

فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ، آن جا سخن از «قلنا» است، چون امر عادی است؛ اما امرهای غیر عادی یا برای تحقیر است یا برای تفخیم در هر دو جا سخن از «قیل» است؛ لذا در جریان امرئه نوح و لوط، سخن از «قیل» است برای عدم اهتمام به اینها: ﴿قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾، این برای همسران این دو پیامبر که با اینکه در بیت نبوت تربیت شدند، نه در دنیا طرفی بستند و نه از آخرت سودی بردند.

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ﴾، نه «لِلَّاتِي»، نمونه مردم خوب ﴿الَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَاعْمَلْهُ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ﴾، نمونه مردم خوب، آسیه است و مریم، برای اینکه اینها با انسانیتشان رشد کردند، این انسانیت مشترک است. با روحشان رشد کردند اینجا مشترک است. وگرنه سخن از حجاب و عفاف و مادری باشد این که نمونه مردم خوب نمی تواند باشد، نمونه زنان خوب است. در بخش هایی از قرآن کریم در سلسله انبیا که می آید: ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ﴾،^۷ ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ﴾، ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾،^۸ در ردیف انبیا ذکر می کند. به یاد ابراهیم باش! به یاد موسی باش! به یاد عیسی باش! به یاد مریم باش! جریان مریم را بگو! این معلوم می شود جزء انسان های بزرگ جوامع بشری هستند که برای همه می توانند الگو باشند. ﴿وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾ از همین قبیل است.

اینجا هم فرمود درباره همسر فرعون، او چند تا خواسته دارد: ﴿إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ﴾، بهشت می خواهم، خانه می خواهم؛ اما اوّل تو را می خواهم. آدرسی که می دهم کنار خودت خانه ای برای ما بساز. این خیلی فرق می کند با دیگران. در پایان سوره مبارکه «قمر» دارد که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾ بدون «واو» ﴿فِي مَقْعَدٍ

۷. سوره مریم، آیه ۴۱.

۸. سوره مریم، آیه ۱۶.

صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ^۹، دیگر «واو» نیست. نه اینکه این است و آن است و جدای از هم هستند بدون «واو» می‌گوید مردان پرهیزکار جایگاهشان ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ است.

این ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾، آن لذت‌های روحی اینهاست. آن ﴿فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ﴾، لذت‌های جسمانی اینهاست. الآن ممکن است کسی همین بحث‌های تفسیری کلمات قرآن و کلمات اهل بیت (علیهم السلام) را در بحث حدیث هر جا هست در باغی باشد، هوای خوبی باشد، میوه‌های فراوانی باشد، چشمه‌های فراوانی باشد و این احادیث کتاب کلینی را دارد می‌خواند. این هم ﴿فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ﴾ است هم ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾، «عند علی و اهله (علیهم السلام)» است. آن لذت روحانی در فهمیدن حدیث کلینی است، آن لذت جسمانی برای بدنش است. در بهشت این دو لذت هست؛ منتها آن ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ لذت روح اوست و گرنه او که آدرس ندارد. آن ﴿فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ﴾ لذت جسم اوست.

برخی‌ها خواستند بگویند: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^{۱۰}، این دو تا بهشت یکی جسمانی است که میوه است و درخت است و آب است و هوای خوب. یکی هم روحانی است ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾. گرچه نظر دیگران این است که ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾^{۱۱} دو تا بهشت دیگر است، جمعاً می‌شود چهار بهشت. حساب‌های دیگر است، این کاری به روحانی و جسمانی ندارد.

غرض این است که آسیه حرفش این است: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي﴾، و از طرفی هم این طور نیست که بگوید من خودم زحمت کشیدم، نافله خواندم، فریضه خواندم، نماز مستحبی خواندم، نماز و روزه گرفتم، استحقاق، نه! به هر حال بانی

۹. سوره قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

۱۰. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۱۱. سوره الرحمن، آیه ۶۲.

اوست، ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾؛^{۱۲} آن توفیق را چه کسی داد؟ آن وسایل را چه کسی فراهم کرد؟ همه با اوست؛ لذا «وَلَا صُنْعَ لِي وَلَا لِغَيْرِي فِي إِحْسَانِكَ وَلَا عُذْرَ لِي إِنْ أَسَاءْتُ»؛^{۱۳} این دعاهاى توحیدى را در قنوت و اینها گفتند بخوانید که «وَلَا صُنْعَ لِي وَلَا لِغَيْرِي فِي إِحْسَانِكَ وَلَا عُذْرَ لِي إِنْ أَسَاءْتُ ... اغْفِرْ لِمَنْ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».

پرسش: این ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^{۱۴} شامل اینها هم می‌شود؟

پاسخ: بله، وقتی که به آن‌جا رسید همین‌طور است. کسی به آن حد برسد بله. اینجا می‌فرماید: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾، این خواسته اساسی من است، این خواسته اساسی من هم دو بخش دارد: بخش اول «الْجَار» است بخش دوم «الدَّار» است که «الْجَارُ ثُمَّ الدَّار».

اما بخش‌های دیگر مربوط به دنیا است: ﴿وَوَجَّيْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ﴾ که یک جرثومه فسادى است، ظلم هم که دارد، کفر هم که دارد. اصلاً یک آدم فاسدى است. ﴿وَوَجَّيْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾ که رفتار ظالمانه دارد. تنها ظلم در مصر مربوط به فرعون نیست، آل فرعون هم همین‌طور بودند. او به آنها می‌گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾؛^{۱۵} آل فرعون همین‌طور بودند. تنها خود فرعون که نبود. عرض کرد خدایا! این جرثومه فساد را از من دور کن، مرا هم از او نجات بده! از رفتار ظالمانه او مرا محفوظ کن. از قوم بداندیشی که مثل خود او هستند ما را حفظ کن: ﴿وَوَجَّيْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

۱۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

۱۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۶.

۱۴. سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۱۵. سوره زخرف، آیه ۵۱.

درباره مریم (سلام الله علیها) می‌فرماید: ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ﴾ چون نذر کردند که ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾.^{۱۶} آن‌جا اصرار دارند که بنت عمران باشد. این کلمه که الآن جزء کلمات مستقبح است و «لا ینبغی ذکره» است اول به این معنا نبود. این الفاظ قبیحه می‌دانید در لغت خیلی فراوان است، مثل کلمه غائط که الآن غائط را کسی کمتر به کار می‌برد، چون بد است. این غائط که به معنی مدفوع نیست، آن زمین پستی که می‌رفتند آن‌جا قضای حاجت می‌کردند، آن زمین پست را می‌گفتند غائط. در قرآن فرمود: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمُ مِنَ الْغَائِطِ﴾؛^{۱۷} اگر کسی از آن جای پست آمد، کنایه از آن است که اگر مدفوعی داشت رفت آن‌جا، وقتی آمد باید وضو بگیرد. کم‌کم این معنا که کنایه بود، معنای مدفوع که نبود، بر مدفوع به عنوان معنای رایج گفته شد گفته شد تا این را گذاشتند کنار.

معانی قبیح، الفاظ فراوانی دارد، سرّش آن است که یک بار این لفظ را می‌گویند تا یک چند مدتی، وقتی کم‌کم شیوع پیدا کرد، این لفظ را حالا کنار می‌گذارند یک لفظ کنایی دیگری درمی‌آورند؛ لذا برای معانی قبیحه الفاظ فراوانی هست. تا یک چند مدتی که این رواج پیدا کند می‌گویند؛ مثل دستشویی! دستشویی که به این معنا نیست، بعد از چند مدتی هم این کلمه دستشویی را به کار نمی‌برند. این دستشویی که به معنای قضای حاجت نیست. این کنایه از آن جای بد است. وقتی این شهرت پیدا کرد و حالا رسمی شد، این کلمه دستشویی هم گرفته می‌شود و یک لفظ دیگری می‌گذارند روی آن. کلمه «فرج» هم همین طور است. آن روزها که به این معنی نبود که الآن قبیح باشد.

۱۶. سوره آل عمران، آیه ۳۵.

۱۷. سوره نساء، آیه ۴۳.

﴿فَنَفَخْنَا فِيهِ﴾، در این موضع ﴿مِنْ رُوحِنَا﴾ که ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ بود. ﴿وَوَصَدَّقْتُ﴾ وجود مبارک مریم ﴿بِكَلِمَاتٍ رَبِّهَا وَكُتِبَ﴾، هم آنچه را که شنید که ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾؛ حرف‌های خدا را شنید؛ من از طرف او آمدم اینها کلمات الهی است را شنید؛ هم کتب الهی را که بر انبیا نازل شده است را تصدیق کرد و جزء قانتین و خاضعین و عابدین بود.

در بخش‌هایی از اوصاف خاصه وجود مبارک مریم به عنوان وصف خاص که او صدیقه است هم یاد شده است که مریم از همین قبیل بود که او تصدیق‌کننده اوصاف الهی بود؛ آیه ۷۵ سوره مبارکه «مائده» این است: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾ یعنی هم صادق است، هم مصدق است، هم راست‌گوست، هم کتب الهی را هم کلام الهی را تصدیق کرده است. ﴿كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ و مانند آن.

بنابراین وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) و وجود مبارک آسیه (سلام الله علیها) اینها نمونه مردم خوب هستند و خوبی آنها هم در تصدیق است، الگو بودن آنها، در قانت بودن آنها، در مصدق بودن آنها، در صادق بودن آنها، در صدیق بودن اینهاست. در جریان الگو بودن همسر فرعون هم در اینکه او از کفر و کافر تبری کرد تولی او هم ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾ بود. اهل بهشت بود و بهشت را در کنار «لقاء الله» می‌طلبید. اول خدا و از خدا بهشت می‌طلبید. حالا مرحوم ابن طاوس و امثال او که دست ما به آنها نمی‌رسد، آنها اشکال می‌کنند کسی که «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»^{۱۸} یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^{۱۹} بخواهد عبادت بکند؛ لکن خود نصوص اهل بیت (علیهم السلام) این عبادت‌های سه‌گانه هر سه قسم را درست می‌دانند، حتی خود حضرت امیر. آنها که «خوفاً» عبادت می‌کنند عبادتشان صحیح است. آنها که «شوقاً» عبادت می‌کنند صحیح است، ولی مرحوم ابن طاوس و این سایر بزرگان

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

می‌گویند اینها خدا را وسیله قرار می‌دهند برای اینکه برسند به بهشت که اگر - معاذالله - بهشتی نبود جهنمی نبود خوف و شوقی هم نبود خدا را عبادت نمی‌کردند، آنها مشکلشان این است. ولی «علی‌ای حال» اگر کسی - خدای ناکرده - خدا را وسیله قرار بدهد که هدفش چیزی دیگر است مقصودش چیزی دیگر است این مشکل جدی دارد. اما نه، خدا هدف است، خدا محبوب است، خدا معبود است. نمی‌داند از خدا چه بخواهد! نمی‌داند غیر از خوف از نار و شوق به بهشت «لقاء الله» هم هست که فوق اینهاست. از خدا همین‌ها را می‌خواهد، ولی معبود او، محبوب او، مقصود او ذات اقدس الهی است؛ لذا عبادت‌های همه اینها صحیح است.

«و الحمد لله رب العالمین»